

مقدمه

یکی از مشکلات بنیادی در دنیای اسلام و در روزگار کنونی اختلافات ریشه دار و نزع های پردازنه ای است که اینک دامنگیر جهان اسلام است. همه این درگیری ها و خصوصت ها تحت عنوان دین ابراز می شود و هر دسته ای یا فرقه ای به نام اسلام و ایمان گروه ها و فرقه های دیگر را از حوزه اسلام و ایمان بیرون می پندارد. بنابراین می توان گفت نزع اصلی بر سر فهم اسلام و ایمان و محقق کردن آن هاست و حتی اگر انگیزه کسانی که بر نزع و دشمنی می دمند و مسلمانان را در مقابل هم قرار می دهند منافع دنیوی اعم از منفعت، شهرت، قدرت و وجاهت هم باشد همه این انگیزه ها را ذیل عنوان اسلام و ایمان پنهان می کنند. بنابراین توجه به معنا و مراتب اسلام و ایمان در فرهنگ دینی و تحلیل ابعاد مختلف آن نیازی ضروری و اجتناب ناپذیر است.

بنابراین می توان گفت مشکل بنیادی در نوع تفسیر و تحلیلی است که فرقه های مختلف بر سر معنای اسلام و ایمان با هم دارند و اگر اندیشمندان دنیای اسلام بتوانند بر سر معنای این مفاهیم بنیادی تا حدی توافق کنند آتش این خصوصت ها و نزع های فرقه ای و دینی فروکش می کند و فضای دوستی و پذیرش هم در میان مسلمانان رواج می یابد. اگر به آیات و روایاتی که پیرامون اسلام و ایمان وارد شده اند نظر کنیم روشن است که هم اسلام درجات و مراتب دارد و هم ایمان دارای مدارج و سطوح مختلف است. و لازمه طبیعی این پلکانی دیدن اسلام و ایمان، پذیرش تفاوت میان درک و فهم، نحوه تعلقات و درجات عاملیت به اوامر و نواهی دینی است. چنان که از امام صادق(ع) روایت شده است که می فرماید؛ «المومنون على سبع درجات، صاحب درجه منهم في مويد من الله عزوجل» (محمدی، ۱ / ۴۳۰). پس درجات ایمان میان مومنان به تفاوت است و این تفاوت موجب کم و زیاد شدن درجات قرب مومن به خداوند است. و یا قرآن کریم ایمان مومنان را تؤمن با نوعی شرک می داند؛ «وما يؤمن اكثراهم بالله الا وهم مشركون» (یوسف، ۱۰۶).

بدیهی است که فرد از همان لحظه که مومن است نمی تواند مشرک باشد. بلکه شرک وی به لحظه دیگری است. و این چیزی جز این نیست که ایمان و شرک به درجات است و اهل ایمان، در ایمان خود شدت وضعف دارند. فهم و پذیرش درجات اسلام و ایمان موجب می شود که مسلمانان تفاوت در فهم مسائل دینی را امری طبیعی بدانند و اختلاف در مشارب و روش ها را لازمه حیات آدمی به حساب آورند و در نتیجه روحیه همکاری و همراهی میان مسلمانان ارتقاء

مراتب ایمان از منظر علامه طباطبائی

عزیز الله افشار کرمانی^۱

چکیده

اسلام که به معنای تسلیم در برابر اوامر و نواهی خداوند است درجات و مراتب مختلفی است و چون وجود آدمی به تاریخ تحول می یابد، مراتب مختلف اسلام نیز به مرور در آدمی پدید می آید. در مقابل این تسلیم، خداوند آرامش و جمعیت خاطر را به قلب آدمیان اعطاء می کند و میان آن تسلیم و این آرامش رابطه مقابل وجود دارد، علامه طباطبائی برای اسلام چهار مرتبه قائل است که در پی هر کدام، مرتبه ای از ایمان پدید می آید. بنابراین حیات مادی و معنوی آدمی دارای درجات و مراتبی است و وظیفه صاحب هر مرتبه ارتقاء مرتبه خود به کمک صاحبان مرتبه بالاتر و لطف و مراقبت نسبت به صاحب مرتبه پایین تر است تا وی نیز به مدارج بالاتر نائل شود. بنابراین مسلمانان در فهم حقایق دینی و تحقیق آن حقایق در خود مراتب و درجاتی دارند و اصل در رابطه اهل اسلام گفتگو، مفاهیمه و همکاری و همیاری است.

کلید واژه ها: علامه طباطبائی، مراتب اسلام، مراتب ایمان، قلب، اندیشه، عمل

^۱- دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۳/۱۷ | تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۵/۲۵

ایمان در اصطلاح

ایمان در اصطلاح عبارت است از سکون و آرامش علمی خاص در نفس، نسبت به هر چیزی که ایمان به آن تعلق گرفته است و لازمه این آرامش التزام عملی نسبت به آن چیزی است که به آن ایمان دارد (طباطبایی، المیزان، ۳۹۶/۱۶)

بنابراین می توان گفت برای ایمان به هر چیز، علاوه بر علم به آن، التزام به آن نیز لازم است به گونه ای که آثار این علم و التزام در عمل ظاهری فرد نیز آشکار شود. و چون این علم و التزام جزء اموری هستند که شدت و ضعف می پذیرند بنابراین به تبع آن ها ایمان نیز شدت و ضعف پیدا می کند (نک: طباطبایی، المیزان، ۳۸۸/۱۸)

بنابراین از معنای اصطلاحی ایمان می توان دریافت که برای تحقق ایمان می باید مولفه هایی که مقوم آن هستند از قیل تحقق یافته باشد. با نظر به معنای ایمان می توان گفت علم، تعلق و دلبستگی و عمل جزء مقومات وجود ایمان هستند. البته تعلق و دلبستگی با عاطفه، اراده و ایده آل سازی آدمی نیز ارتباط دارد. بنابراین می توان گفت ما ابتدا چیزی را می شناسیم بعد بنای نیاز به آن تعلق پیدا می کیم، در اثر این تعلق نسبت به آن عاطفه و احساس و محبت پیدا می کنیم و در پایان با اراده و عمل در جستجوی آن برمی آیم و به آن نائل می شویم. و چون هیچ کدام از این مولفه های ایمان پایان ندارد و می تواند افزایش پیدا و به کمال بالاتری برسد بنابراین ایمان نیز می تواند حالت روبروی فروتنی داشته باشد و یا بر عکس می تواند از شدت آن کاسته شود.

پس می توان گفت ایمان در همه افراد در یک مرتبه نیست و اگر در یک مرتبه بود و زیادت و نقصانی نداشت احتمالی بر دیگری برتری پیدا نمی کرد و همه مردم از نظر مراتب بهره مندی از نعمت های معنوی برابر می شدند و دیگر فضیلتی در کار نبود و هدایت و گمراهی معنای روشی نداشت و اهل بهشت و جهنم از هم متمایز نمی شدند. پس زیادت و نقصان در ایمان لازمه حیات دینی است (نک: طباطبایی، المیزان، ۶۰۶/۱۸)

ایمان به عنوان راه

فهم معنای اسلام و ایمان منوط به فهم معنای خداشناسی و توحید است. در فرهنگ اسلامی سنگ بنای همه حقایق دینی خدادست. با طرح خدا و ورود وی در زندگی آدمی همه چیز محتوا و صورت دیگری پیدا می کند. بسیاری بر این گمان اند که تقاویت انسانی که به خدا معتقد است و

یابد. همین ضرورت سبب شد که در این مقال به تحلیل و تفسیر نظر یکی از اندیشمندان جهان معاصر پردازیم تا نشان دهیم که از دید این عالم بزرگ اسلام و ایمان چه معنا و مفهومی دارد، و دارای چه مراتبی است، حوزه های کارکرد آن کدام است و میان آن ها چه نسبتی وجود دارد.

معنای لفظی ایمان

لغت ایمان که از ماده امن اخذ شده است معانی مختلفی دارد. می توان چهار کاربرد اصلی برای آن برشمرد:

۱- آرامش در مقابل ترس، ۲- امانت در مقابل خیانت، ۳- ایمان در مقابل کفر، ۴- تصدیق در مقابل تکذیب (صادقی، ۲۶۷).

البته از نظر مصدق میان این کاربردها در جهان خارج ارتباط وثیقی وجود دارد به نحوی که می توان گفت همه این کاربردها هسته مشترکی دارند که سبب ارتباط آن ها با هم می شود و شاید بتوان گفت آن هسته مشترک همان آرامش نفس و زوال ترس است و معنای اصلی ماده امن نیز همین است.

آنچنان که در معنای امن گفته اند طمأنینه النفس وزوال الخوف (راغب، ۹۰). در قرآن کریم از ماده امن و مشتقات مختلف آن به کرراست استفاده شده است به گونه ای که حدود ۸۸۰ مورد از ماده امن استفاده شده است. (صادقی، ۲۷۲).

البته لازم به ذکر است که در قرآن کریم واژه ایمان صرفا برای اهل ایمان و اهل حق به کار نرفته است بلکه ایمان به باطل و ایمان به بت و طاغوت هم در قرآن کریم مطرح است. آنچنان که خداوند می فرماید:

«والذين آمنوا بالباطل وكفروا بالله» (العنکبوت، ۵۲) و یا؛ «يؤمنون بالجحث والطاغوت» (النساء، ۵۱)

شاید بتوان گفت دلیل این که واژه ایمان برای باطل و بت و طاغوت هم به کار رفته است این است که میان آنچه انسان می پنداشد به آدمی آرامش می دهد و میان آنچه در واقع آرامش می آورد فاصله است زیرا درک آدمی هم می تواند صادق باشد و هم کاذب. و اهل باطل هم گرچه به دنبال کسب آرامش اند ولی آرامش و اطمینان را از چیزهایی طلب می کنند که چنین ویژگی را ندارند.

بر این اساس می‌توان گفت وقتی انسانی غایت خود را تقریب به خداوند می‌داند عالم هستی را به نحو خاصی می‌شناسد و متناسب با آن عمل می‌کند.

و اگر مقوم حیات علم و عمل است بنابراین می‌توان گفت ایمان آدمی به خداوند سبب مرتبه تازه‌ای از حیات در روی می‌شود. (نک: راغب، ۲۶۸ و ۲۶۹)

پس تحقق ایمان، خود سبب پیدایش مرتبه تازه‌ای از حیات در زندگی انسان می‌شود و اگر به مولفه‌هایی که ایمان بر آن‌ها مبتنی است نظر کنیم خواهیم دید که با دگرگون شدن تفسیر انسان از عالم هستی، علاقه‌ها، آرزوها و انتخاب‌های آدمی نیز دگرگون می‌شود و دگرگونی این عوامل به ناچار کل چهره زندگی آدمی را دگرگون می‌سازد و او را از مرتبه حیات دنیوی به مرتبه حیات اخروی یا معنوی ارتقاء می‌دهد. درنتیجه سلوک در راه ایمان، ورود به مرحله تازه‌ای از حیات آدمی است که همان حیات اخروی نامیده می‌شود و درجه حیات اخروی هر انسانی به درجات حیات ایمانی وی بستگی دارد.

انسان‌های اهل علم و ایمان که پورددگار خود را شناخته و با شناختن او از غیر، قطع علاقه نموده اند دارای حیاتی فوق حیات سایر انسان‌ها هستند اینگونه افراد چیزهایی را درک می‌کنند که درک آن در وسع و طاقت دیگران نیست و چیزهایی را اراده می‌کنند که دیگران از اراده کردن آن عاجزند؛ «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه» (المجادله، ۲۲)، (طباطبائی، المیزان، ۴۶۶/۷).

پس می‌توان گفت برای مومن حیات و نور دیگری است که در دیگران وجود ندارد و این نور همان علمی است که زاییده ایمان است (نک: همانجا، ۴۷۰)

ایمان به عنوان گونه‌ای از زندگی که حاکم بر مراتب دیگر حیات آدمی است همه هستی آدمی را شکل می‌دهد و به ساحت‌های مختلف زندگی جهت و محتوای تازه‌ای می‌دهد و دیگر نمی‌توان آن را به حوزه خاصی از زندگی آدمی محصور کرد. به عبارت دیگر مذهب به عنوان فضای گرایش به مطلق همه وجود آدمی را شامل می‌شود و هرگز با احساسات درونی آدمی محدود و تحديد نمی‌شود. اگر همه وجود آدمی مورد توجه و عنایت خداوندی است همه عملکردها و آثار او مورد توجه است و اختصاص به بخشی ندارد اگر این ادعای مذهب مورد انکار قرار گیرد قطعاً خود مذهب مورد انکار واقع شده است (نک: تیلیش، ۶۰ و ۶۱).

آنکه به وی اعتقاد ندارد در تفسیر منشأ هستی است یعنی یکی می‌گوید این عالم خالقی دارد و دیگری آن را انکار می‌کند. گرچه فهم منشأ عالم در اسلام مهم است ولی مهم‌تر از آن نسبتی است که آدمی با وی در زندگی خود برقرار می‌کند.

آنچه حیات دینی را پدید می‌آورد و آن را بارور می‌کند ایمان به خداست و ایمان به خدا فعلی نیست که یک بار روی دهد و پایان پذیرد بلکه نوعی مواجهه با عالم هستی است که از زمانی شروع می‌شود به تدریج تعالیٰ پیدا می‌کند و استمرار می‌یابد. به عبارت دیگر ایمان یک امر دفعی نیست بلکه یک راه است، نوعی زندگی است، طریقی است که آدمی آن را می‌پیماید و با پیمودن و سلوک در آن نوعی مواجهه خاص با همه چیز و همه کس پیدا می‌کند. به بیان دیگر نظام اعتقاد و عمل که اسلام برای بشریت ارائه کرده از یک سلسله مقامات روحی و معنوی سرچشمه می‌گیرد که انسان با عبودیت و اخلاص خود در باطن امر در آن‌ها سیر می‌کند و پس از برداشته شدن پرده غفلت در این نشأه یا پس از مرگ آن‌ها را مشاهده خواهد نمود. و این نظام در حقیقت صراط و جاده‌ای است که از اولین مقام ایمان شروع می‌شود و تا حظیره قرب الهی ادامه دارد. البته فهم عادی از درک کننده این مقامات قاصر است (نک: طباطبائی، مجموعه مقالات، ۸۲) پس می‌توان گفت که گرچه ایمان مستلزم فعلی است اما آن فعل خود جزئی از یک راه است. بنابراین راه طریق دانستن ایمان نکته‌ای بنیادی در فهم معنای ایمان است (نک: طباطبائی، ۳۱۹ / ۳).

ایمان به مثابه نوعی حیات

موجودات عالم هستی بر دو دسته اند؛ حی و میّت. موجودی زنده است که به طور مستمر از محیط پیرامونی و یا از درون و یا از هر دو کسب علم می‌کند و به طور مداوم علم را برای حفظ وجود خود و یا کمال آن به کار می‌گیرد. پس نشانه زنده بودن علم و عمل است و موجودی که فاقد علم و عمل ناشی از علم باشد میّت است. (نک: طباطبائی، نهایة الحكمه، ۳۵۵).

حال اگر از این منظر علم و عمل، به موجودات عالم هستی نظر کنیم مراتبی از حیات را مشاهده می‌کنیم که از نباتات شروع می‌شود و تا برترین موجودات عالم هستی ادامه می‌یابد. یکی از مراتب حیات، حیات عقلانی است و مرتبه دیگر آن حیات ایمانی است چنان‌که خدای متعال می‌فرماید؛ «او من کان میتا فاحبیناه» (الانعام، ۱۲۲) یا می‌فرماید؛ «استجبیوالله ولرسول اذا دعاكم لمایحییکم» (الانفال، ۲۴)

با نظر به همین حوزه‌های سه گانه حیات آدمی است که در حدیث آمده است: «الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان» (شریف رضی، ۱۷۰)

پس ایمان در سه مرتبه وجود دارد مرتبه قلب، مرتبه زبان و اندیشه و مرتبه عمل یا جوارح. و رابطه همین ساحت‌های سه گانه است که موجب طرح مسأله مراتب ایمان می‌شود.

ناقص ترین وضعیت ترین مرتبه ایمان اقرار زبانی به ایمان است پس از آن با پذیرش قلبی ایمان و تعهد به آن، مرتبه کاملتری از ایمان پدید می‌آید و در مرتبه بعد با عمل به فحوای ایمان، آن ایمان به مرتبه متعالی تری می‌رسد و پس از این مرتبه با متفاوت عمل از نظر خلوص و کمال و نقصان آن، مراتب بالاتری از ایمان تحقق می‌یابد(نک: قاضی سعید، ۲/۱۲۷ و ۱۲۸).

عمل و اندیشه رابطه متقابل دارند به نحوی که می‌توان گفت عمل اندیشه را پرورش می‌دهد و اندیشه عمل راغنی و پریار می‌کند و بسط و پرورش هر کدام بسط و پرورش دیگری را در پی دارد و میان اندیشه و عمل با شهود و یافت باطنی نیز همین رابطه تحقق دارد به نحوی که می‌توان گفت بسط و غنای شهود، بسط و باروری اندیشه و عمل را در پی می‌آورد و توسعه و تکمیل اندیشه و عمل، بسط و غنای شهود را به دنبال دارد.

بنابراین مراتب ایمان با تکامل اعمال، افکار و شهودات باطنی آدمی ارتباط مستقیم دارد و چون دگرگونی به تدریج پدید می‌آید و بعد در آدمی استقرار می‌یابد بنابراین ایمان نیز به مرور و به درجات در آدمی پیدا می‌شود و چون ایمان نوعی حیات و نوعی سلوك ظاهري و باطنی است پس می‌توان گفت اسلام و ایمان راهی است که آدمی باید آن را طی کند و طی این راه، عین هدایت و تقریب به سوی خداوند است. زیرا معنای تقریب، تقریب به لحاظ اوصاف کمال و تعالیٰ جان آدمی برای نیل به عوالم مأمور است.

برخی از اندیشمندان برای دل آدمی نیز مقاماتی قائلند و از واژه‌های صدر، قلب، فواد و لب برای بیان این مقامات بهره گرفته اند و گفته اند صدر جایگاه اسلام است؛ «افمن شرح الله صدره للإسلام» (الزمر، ۲۲). و قلب جایگاه ایمان است؛ «ولكن الله حبّ اليمان وزينه في قلوبكم» (الحجرات، ۷) و فواد جایگاه معرفت است؛ ما كذب الفواد ما راي (النجم، ۱۱). و لب جایگاه توحید است. «لإيات لاولي الالباب» (آل عمران، ۱۹۰) (نک: نویا، ۲۷۳).

حال اگر به مقامات دل آدمی نیز نظر کنیم در این صورت مراتب ایمان جلوه تازه‌ای می‌یابد و این نکات نشانگر این است که راه ایمان و تعالیٰ معنوی جان آدمی و رشد حیات ایمانی، پایانی

بر اساس همین جامعیت حیات دینی است که قرآن کریم پیدایش شرح صدر در باطن آدمی را زمینه ساز حیات ایمانی می‌داند و منظور از شرح صدر برای پذیرش اسلام و ایمان این است که نگاه آدمی به عالم هستی چنان دگرگون شود که محور حیات خود را یافتن عقاید صحیح و اعمال صالح بداند. و این دگرگونی چیزی جز این نیست که آدمی به جای این که در جستجوی سود، لذت یا شهرت و قدرت باشد غایت خود را کشف حقیقت بداند و این کشف حقیقت جز با روشن شدن دیده بصیرت امکان ندارد (نک: طباطبایی، ۷/۴۷۱).

قرآن کریم این شرح صدر را جز با روشنایی دل ممکن نمی‌داند؛ «افمن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه فويل للقاسيه قلوبهم من ذكر الله» (الزمر، ۲۲) و بدیهی است که وقتی غایت و مطلوب حیات آدمی دگرگون شود همه حوزه‌های زندگی آدمی دگرگون می‌شود پس ایمان به مثابه نوعی حیات تمام ابعاد زندگی بشر را شکل و محتوای تازه‌ای می‌دهد پس هرگز نمی‌توان ایمان را به محدوده خاصی از زندگی محدود کرد.

ساحت‌های ایمان

نفس و جان آدمی دارای ابعاد و ساحت‌های مختلفی است. شناخت و دگرگونی حیات آدمی جز با کشف این ساحت‌ها امکان ندارد و اگر خودشناسی در فرهنگ اسلامی به عنوان راه خداشناسی و روزنه‌ای به عالم مأمور است معنایی جز این ندارد که آدمی باید ابعاد و وجوه مختلف هستی خود را شناسایی و تحلیل کند. پس شناخت خود، به معنای شناخت نمودهای ذات خویشتن است که در مجموع کلیت وجود آدمی را آشکار و محقق می‌کند.

حیات آدمی سه ساحت متفاوت ولی مرتبط با هم دارد؛ ۱- ساحت اعضاء و جوارح یا ساحت تن، ۲- ساحت اندیشه و زبان یا ساحت ادراک و ۳- ساحت یافتن یا مواجهه یا ساحت اشراق و شهود باطنی. پس عمل، اندیشه و شهود مراتب سه گانه حیات آدمی است. آدمی که فاعل علمی است فاعلیت یا اعمال وی ظهور اندیشه‌ها و افکار وی است و اندیشه‌ها و افکار، ظهور مواجهه‌وی با خود و با عالم هستی است. پس عمل فرع بر ادراک و ادراک فرع بر مواجهه است. جان آدمی آنچنان که خود و جهان را می‌یابد، می‌اندیشد و آنچنان که می‌اندیشد، عمل می‌کند پس عمل، اندیشه و شهود باطنی ساحت‌های سه گانه حیات جان ماست (نک: چیتیک، ۴۲ و ۴۳).

دارای مراتب و درجات حیات اخروی جز با درجات حیات ایمانی قابل فهم و تحلیل عقلانی نمی باشد. پس می توان گفت عالم هستی اقتصنای مراتب مختلفی از ایمان را دارد.

اسلام مقدمه ایمان

واژه اسلام در فرهنگ دینی مسلمانان معانی مختلفی دارد. گاه منظور از اسلام دین نبی خاتم در برابر دین های دیگر الهی است و گاه اسلام به معنای تسليم در برابر امر و نهی های خداوند و ایمان قلبی به وحی آخرین است. ولی گاه اسلام در برابر ایمان به کار می رود. این معنا از اسلام اولین مرحله عبودیت خداوند است که با آن شخص دیندار از کسی که دینی را نپذیرفته مشخص می شود و این اسلام عبارت است از ظاهر اعتقادات و اعمال دینی چه این که توانم با واقع باشد یا نباشد و به همین جهت شخصی را که دعوی ایمان می کند ولی در واقع ایمان ندارد هم شامل می شود(نک: طباطبایی، المیزان، ۱/۴۲۷). در باره این معنا از اسلام است که خداوند می فرماید؛ «قالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَا قَلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكُنْ قَوْلُوا إِسْلَمَنَا وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ» (الحجرات، ۱۴)

این معنا از اسلام ناظر به اعمال ظاهری است. که در مقابل حالات باطنی است و این حالات در قلب یا دل آدمی پدید می آید و آدمی را از درون دگرگون می سازد به نحوی که اندیشه ها، دلبرستگی ها و آرزوهای وی جهت و محتوای تازه ای می یابد. و بر اثر آن کلیه اعمال ظاهری وی نیز صبغه و جهت جدیدی پیدا می کند. بنابراین همیشه اسلام مقدم بر ایمان است. با این تفاوت که اسلام اولیه ایمانی مقدم بر خود ندارد ولی اسلام در مراتب بعد موخر از ایمان است بنابراین می توان گفت هر چند اسلام مقدم بر ایمان است ولی اسلام و ایمان هر دو دارای درجات و مراتب مختلفی هستند. به نحوی که می توان گفت اسلام پذیرفتن و تسليم آدمی در برابر حکم خداوند است ولی ایمان پیامد و ثمره این پذیرش و خضوع است و این ایمان که نوعی حیات باطنی و قلبی است افاضه خداوند به قلب مسلمان است چنان که خداوند می فرماید: «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه» (المجادله، ۲۲). این پدید آوردن ایمان در قلب مومن همراه با نوعی حیات روحانی است.

کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان یک رشته واقعیت های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت است و عالم باطن که موطن معنوی است جهانی است بس اصیل تر و واقعی تر و پهناورتر از جهان ماده و حس، مقامات معنوی واقعیت ها و موقعیت های حیاتی اصیلی برای انسان

ندارد. پس می توان گفت پیوند تکوینی میان چهار مرتبه شناخت دینی آدمی وجود دارد، معرفت جز با توحید نمی آید، ایمان جز با معرفت حاصل نمی شود و اسلام جز با ایمان تحقق نمی یابد. پس معرفت، توحید، ایمان و اسلام مراتب شناخت دینی است (نک: همانجا ۲۷۴).

البته علاوه بر وجود ساحت های مختلف در انسان، تفاوت آدمیان در استعدادها و شدت و ضعف این توانایی ها نیز سبب می شود که ایمان آدمیان دارای درجات و مراتب مختلف باشد. علاوه بر عوامل فوق، روش های کسب معرفت در آدمی نیز خود عامل دیگری است که سبب تفاوت میان انسان ها می شود. راه های کسب و کشف معارف دینی عبارتند از راه ظاهر، راه عقل و راه شهود. وگرچه همه آدمیان تا حدی از این راه ها برخوردارند ولی در هر کس یکی از این راه ها بر بقیه غالب است و بر این اساس آدمیان در درک معارف دینی به سه دسته اصلی تقسیم می شوند؛ ۱- اهل ظاهر- ۲- اهل استدلال- ۳- اهل کشف.

بنابراین مراتب ایمان نیز متناسب با این مراحل عبارتند از ایمان اهل ظاهر، ایمان اهل استدلال و ایمان اهل شهود. استدلال در طول روش ظاهری است و روش شهود در طول روش استدلال است پس می توان گفت ساختار وجودی آدمیان و روش های کسب معرفت در روی مستلزم پیدایش اقسام مختلفی از ایمان است.

راه ظاهر اختصاص به دسته خاصی از انسان ها ندارد و همه اهل ایمان از آن برخوردارند ولی راه عقل و راه اخلاق مختص به گروه خاصی است و همه اهل ایمان توانایی بهره بردن از آن را ندارند (نک: طباطبایی، شیعه در اسلام، ۸۱)

حال اگر از این مراتب سه گانه حیات دینی نیز صرف نظر کنیم و حتی به یکی از این مراتب هم نظر کنیم باز هم اهل ایمان در آن مرتبه هم با یکدیگر تفاوت دارند زیرا اذعان و اعتقاد گاهی به خود شیء تعلق می گیرد و گاهی به پاره ای از لوازم آن و گاه از این هم شدیدتر است و به همه لوازم آن تعلق دارد و به همین لحاظ است که مومنین در اعتقاد خود به عالم غیب، به خدا و روز جزا ر یک طبقه و در یک حد نیستند بلکه دارای درجات و طبقات مختلفی هستند. (نک: طباطبایی، المیزان، ۱/۷۳).

پس می توان گفت ساختار عالم هستی، نحوه وجود آدمی، شیوه حیات آدمی و روش های کسب معرفت به گونه ای است که راه هدایت و راه ایمان مطرح می شود و در برابر آن راه ضلالت و راه کفر و همان گونه که ایمان و کفر مراتب و درجات دارد حیات اخروی و بهشت و جهنم نیز

و ادای اوامر و نواهی الهی با پشتونه ای از ایمان وارد حوزه عمل می شود. در این مرحله افعال آدمی گرچه در شکل چندان تغییری ندارد ولی از نظر محتوا، غایت و محركات عمل، کاملاً متفاوت است. زیرا فاعلی که با انقیاد و خضوع درونی کاری را انجام می دهد در سطح عالی تری از عمل به تکالیف الهی است.

در مرتبه دوم آدمی تسليم و انقیاد قلبی نسبت به نوع اعتقادات حقه تفصیلی و اعمال صالحه ای دارد که از توابع آن است هر چند که در بعضی موارد تختی کند. حصول این مرتبه دوم از اسلام و ایمان با ارتکاب بعضی گناهان تنافسی ندارد و خداوند در باره همین مرتبه دوم می فرماید؛ «يا ايها الذين امنوا ادخلوا في السلم كافه» (البقرة، ۲۰۸) و، «يا ايها الذين آمنوا هل ادلّكم على تجارة تج Hickم من عذاب اليم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون في سبيل الله باموالكم و انفسكم» (الصف، ۱۰ و ۱۱) (طباطبایی، المیزان، ۱/۴۵۵)

پس دعوت اهل ایمان به ایمان آوردن نشانگر این است که مرتبه ای از ایمان محقق است و مرتبه دیگری از آن را باید کسب کرد. هر چند دعوت به ایمان مرتبه دوم مستلزم اسلام آوردن در مرتبه دوم است. و این همان اسلام آوردن در مرتبه دوم است که ایمان مرتبه دوم را در پی دارد.

ایمان مرتبه سوم

مرتبه سوم از اسلام دنباله و لازمه همان مرتبه دوم ایمان است. چون نفس آدمی و قتنی با ایمان نامبرده انس گرفت و متخلق به اخلاق آن شد، خود به خود سایر قوای منافقی با آن از قبیل قوای بهیمی و سبیعی برابر نفس رام و منقاد می شوند، یعنی آن قوایی که متمایل به هوس های دنیا و زینت های فانی و یا پایدار آن می شوند رام نفس گشته، نفس به آسانی می تواند از سرکشی آن ها جلوگیری کند(نک: طباطبایی، المیزان، ۱/۴۵۵).

در این مرتبه فرد بر همه نیروها و قوای درونی خود مسلط است به گونه ای که می تواند تمام امکانات درونی و بیرونی را در جهت تعالی خود به کار گیرد و کاملاً در برابر خداوند خضوع دارد و تسليم اوامر و نواهی وی است در باره همین مرتبه از ایمان است که خداوند می فرماید؛ «فلا وریک لا یومنون حتی یحکمک فيما شجربینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا ممّا قضیت و یسلّموا تسليما»(النساء، ۶۵).

هستند... رابطه میان اعمال و افعال انسانی و میان حالات و ملکاتی که در نفس انسانی به وجود می آورند و همچنین رابطه میان حالات و ملکات و میان مقامات و مدارج باطنی که انسان سیر می کند و همچنین خود این مقامات و مراحل باطنی و عالمی که این مراحل را دربردارد، همه از قبیل موجودات اصیل و واقعی و بیرون از سلطه و حکومت ماده و طبیعت می باشد(طباطبایی، رسالت تشیع در دنیای امروز، ۹۲ و ۹۳).

آنچه به انسان ها نسبت داده می شود و اختیاری او شمرده می شود تنها اعمال است اما صفات و ملکاتی که در اثر تکرار صدور عمل در نفس پیدا می شود اگر به حقیقت بنگریم اختیاری نیست و می شود گفت و یا اصلاً باید آن را به خدا اولی است از نسبت دادن آن به انسان(نک: طباطبایی، ۱/۴۲۹). بنابراین می توان گفت میان اعمال و رفتارهای اختیاری انسان و حالات و ملکاتی که به جان آدمی افاضه می شود نوعی تناسب است به نحوی که اعمال و رفتارهای ارادی در حکم قابل برای افاضه حالات و ملکاتی است که از سوی عالم غیب به جان آدمی اعطاء می شود و متناسب با تعالی مرتبه این اعمال ارادی، حالات و ملکات افاضه شده نیز تعالی پیدا می کند. البته پیدایش ایمان و رشد آن با تحقق فضایل اخلاقی تناسب دارد به نحوی که می توان گفت اخلاق در میان علم و عمل واقع می شود و حلقه اتصال آن هاست. اخلاق از یک طرف با اندیشه و عقاید انسان ارتباط دارد و از طرف دیگر پشتونه عمل آدمی است و عمل را جهت می دهد هر گونه تحولی در اندیشه، به مرور در اخلاق آدمی اثر می گذارد و هر گونه تغییری در اخلاق یا عمل، اندیشه را متأثر می کند. به نحوی که می توان گفت اخلاق همیشه از یک طرف در ضمانت عمل و از طرف دیگر در ضمانت اعتقاد و ایمان است(نک: طباطبایی، شیعه مجموعه مذاکرات با هانری کربن، ۱۱۵ و ۱۱۶). اسلامی که مقدم بر هر گونه ایمانی است اسلام مرتبه اول نامیده می شود و ایمانی که پس از آن افاضه می شود ایمان مرتبه اول است. که ضعیف ترین مرتبه ایمان، و اولین درجه آن است.

ایمان مرتبه دوم

پس از تحقق اسلام و ایمان در مرتبه اول، نوبت به تحقق اسلام و ایمان در مرتبه دوم می رسد. پس از این که قلب آدمی تا حدی در پرتو اعمال و عقاید صحیح به نوعی آرامش درونی رسید و درجاتی از ایمان به خداوند و روز جزا در دل آدمی جایگزین شد، انسان در اعمال اختیاری خود

در روایات به مراتب و درجات ایمان به انحصار مختلفی اشاره شده است. گاهی برای ایمان هفت درجه، گاهی ده درجه، گاهی هفتاد و اندی شاخص، و یا تعابیر دیگری به کار رفته است. در حدیثی از امام صادق در باره درجات ایمان چنین آمده است؛ «انَّ الْإِيمَانَ عَشْرَ دَرَجَاتٍ بِمُنْزَلَةِ السَّلْمِ يَصْدُعُ مِنْهُ مَرْقَاهُ بَعْدَ مَرْقَاهُ فَلَا يَقُولُنَّ صَاحِبُ الْأَتْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ، حَتَّى يَنْتَهِي إِلَى الْعَاشِرِ. فَلَا تَسْقُطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقُطُكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ، وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدْرَجَةٍ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ بِرْفَقٍ وَلَا تَحْمِلْهُ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرُهُ فَانْ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبَرَهُ» (کلینی، ۳/۷۶).

محთوای روایت فوق نشانگر نکات بسیار مهمی است؛ اولاً درجات ایمان به پله های نردبان شبیه شده که باید به تدریج و به ترتیب آن را پیمود، ثانیا هر فردی که در پله بالاتری است حق ندارد ایمان پله پایین تر را نفی کند، آنچنان که فرد پله پایین تر حق ندارد صاحب پله بالاتر را انکار کند، ثالثا امر به پذیرش درجات ایمان شده است به گونه ای که اهل ایمان به واسطه شدت و ضعف در ایمان نباید همدیگر را انکار کنند، رابعا رابطه افراد با یکدیگر باید با مهربانی و رعایت ظرفیت همدیگر باشد. و اصل در روابط میان اهل ایمان تنظیم رفتار به گونه ای است که موجب ارتقاء کمالات آن ها شود.

نتایج مقاله

اسلام و ایمان به مثابه نوعی حیات از رفتارهای ظاهری آغاز می شود. ابتدا سطوح بیرونی حیات آدمی را جهت می دهد و رابطه وی با دیگران را در راستای کمال سامان می دهد و پس از آن این حیات به لایه های عمیق تر وجود انسان نفوذ می کند و عواطف و دلبستگی های وی را دگرگون می سازد و پس از آن نگرش عقلانی آدمی را متاثر می سازد و نسبت وی با عالم هستی را دگرگون می سازد به گونه ای که فرد به نوعی حیات معنوی تازه وارد می شود و این سیر معنوی حرکت از مراتب اسلام به طرف مراتب مختلف ایمان است و به بیان دیگری اسلام و ایمان راهی است که مسلمانان و مومنان آن را در طول زندگی می پیمایند.

آیات دیگری نیز بر این مرتبه سوم دلالت دارد مانند آیات؛ «قداْفَلْحُ الْمُوْمَنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاصِّونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللُّغُو مُعْرَضُونَ»(المومنون، ۳، ۲، ۱) و یا آیه؛ «إِذْ قَالَ لِرَبِّهِ اسْلَمْ قَالَ اسْلَمْتَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»(البقره، ۱۳۱).

در این مرحله اخلاق فرد مومن مبتنی بر رضایت و تسليم در برابر خداوند است و فرد با خدا معامله می کند و در برابر اراده الهی صبور و بربار است و نسبت به دنیا با زهد و تقوی زندگی می کند و حب و بغض به خاطر خدا محور حیات ایمانی وی است(نک: طباطبائی، المیزان، ۱/۴۵۶).

مرتبه چهارم ایمان

آیه «إِلَّا إِنَّ اُولِيَّ الْلَّهِ لَا خُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَقَوَّنُونَ»(يونس، ۶۲، ۶۳)، نشانگر آخرین مرتبه ایمان است.

آیه فوق بیانگر نیل به مرتبه ای از ولایت خداوند بر آدمی است که در آن فرد از خوف و حزن کاملا رها گشته است. و به چنان فهم و یافته از حیات خود و جهان رسیده است که به یقین می داند هیچ موجودی جز خداوند در این جهان استقلال ندارد و هیچ چیز تأثیر و سببیتی ندارد مگر این که خداوند اراده بر تأثیر آن داشته باشد. در این حالت فرد از هیچ پیشامد ناگواری ناراحت و اندوهناک نمی شود و از هیچ محدودی که احتمال دهد ترس ندارد.(نک: طباطبائی، المیزان، ۱/۴۵۷)

این مرتبه چهارم از ایمان در قلب کسانی پیدا می شود که دارای اسلام مرتبه چهارم باشند. یعنی چون فرد به نهایت تسليم در برابر خداوند رسیده است خداوند ایمانی را به او افاضه می کند که به واسطه آن در می یابد که جز به اذن خداوند هیچ موجودی توان هیچ تأثیر مثبت و یا منفی ندارد و تنها اراده مطلق الهی است که بر این جهان و بر جسم و جان آدمی حکومت می کند و هر چه هست مقهور قدرت و اراده وی است.

البته کمال ایمان به کمال اخلاق است و کمال اخلاق خود عالی ترین مرتبه خداشناسی است. خداشناسی در فرهنگ تشیع دارای پنج مرتبه یا منزل است که هر کدام پس از دیگری حاصل می شود. این مراتب عبارتند از؛ ۱- شناخت خدا به عنوان پدید آورنده یا علت جهان، ۲- تصدیق و اذعان به خدا و خضوع در برابر وی، ۳- اثبات توحید و نفی شرک، ۴- مرتبه اخلاق در برابر خدا، ۵- کمال اخلاق(نک: طباطبائی، مجموعه رسائل، ۲۱۱ تا ۲۱۴).

کتابشناسی

- قرآن مجید، ترجمه محمد مهدی فولادوند، دارالقرآن الکریم، تهران، ۱۳۷۳ش.
- تبلیش، پل، پویایی ایمان، ترجمه سید محمد تقی، برونا، تهران، ۱۳۸۵ش.
- چتیک، ویلیام، درآمدی بر تصوف و عرفان اسلامی، ترجمه خلیل پروین، حکمت، تهران، ۱۳۸۸ش.
- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۶ق.
- رخ شاد، محمدحسین، در محضر علامه طباطبایی، نهادنی، قم، ۱۳۸۰ش.
- شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ق.
- صادقی، هادی، عقلانیت ایمان، طه، قم، ۱۳۸۶ش.
- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، جامعه مدرسین، قم، جلد های ۱، ۲، ۳، ۱۶، ۱۸، ۱۳۹۰ش.
- همو، شیعه در اسلام، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۷۹ش.
- همو، شیعه مجموعه مذکرات با هائزی کریں، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ش.
- همو، مجموعه مقالات، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ش.
- همو، مجموعه رسائل، ج ۱، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ش.
- همو، نهایه الحکمه، الزهرا، تهران، ۱۳۶۳ش.
- همو، رسالت تشیع در دنیای امروز، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- قاضی سعید، محمد بن محمد، شرح توحیدالصدقوق، تصحیح نجفقلی حبیبی، موسسه الطباعه والنشر، تهران، ۱۴۱۶ق.
- کلینی رازی، ابو جعفر محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۳، انتشارات علمیه اسلامیه، بی تا، بی جا.
- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۱، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۵ش.
- نویا، پل، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳ش.